۶۸

۱

... ظن ابرلر خیر بله یاد اولنسون
... انه رنکله ویرند دائماش یاد اولنسون
... بعض ابرنه دروینله
... ادل خاتمن بنی دیمی خیر بله یاد اولنسون

من کتب الفقیر صالح
۱۱۹۸

۲

تیمن بعد حمد الملك الاعلى و حمد الله تبارك و تعالى و صلى الله على محمد و على آله و اصحابه
اصحاب الوفا و ارباب الصفا چون تسوید این اوراق بتوفیق علیم خلاق بر حسب
اتمام رسید و ذکر طوایف اولیا قدس الله ارواحهم بامداد حضرت ذی الفضل و العلی
بانجام کشید دلرا تعطش بزلال احوال این طایفه همچنان برقرار بود بلکه از شوق
جست و جوی این طایفه بزرگوار بیقرار خصوصا ذکر حضرت مخدوم قدس الله تعالی
اسراره که نام خجسته فرجام سعادت انجام حضرت ایشان علیه الرحمة و الرضوان کی
در نفحات مذکور نبود اگر تعریف و مدحت ایشان مناسب مرتبه احوال ما فقرای
چه هر کس بحسب استعداد و قدر مرتبه خود از ایشان چیزی در می یابد هر چه اندیشه
دگوید مناسب مرتبه و استعداد وی خواهد بود لیکن چون این فقیر را شجره عمر
بیخ گرفته و از ثمره وی بهره پذیرفته مدتی جبهه اخلاص بر آستان عنایت اختصاص
ایشان سوده بود و از صدق این اخلاص رایحه بمشام لطف ایشان رسیده و نسیم عنایت

او ریاض مرحمت می وزید و از ایشان بقدر استعداد احوال مشاهده می کرد و سخنان و معارف
دلپذیر می شنید جمیع رسایل ایشان که تعلق بسخنان صوفیان داشت و بعضی
دیگر از کتب این طایفه در ملازمت حضرت ایشان علیه الرحمة و الرضوان
گذرانیده بود و از انجا یقین شده بود که حاصل شده یکی بشان این طایفه علیه
قدس الله اسرارهم و دیگری باحکام شرعیه خصوصا احکامی که در نظرها و همها
مستبعد می نماید بنابرین بزبان صدق و سداد و لسان عجز و انقیاد متصدی بیان
شمه از احوال و اقوال حضرت ایشان علیه الرحمة و الرضوان رزقنا الله من احوالها تصنیفا
و چون درین اثنا چیزی از جنس شعر مذکور گردد از جمله اشعار حضرت ایشان خواهد بود
مقتبسان انوار ولایت از مشکوة نبوت و روشن دلان پرتو هدایت از قبله ارباب
فتوت صلی الله علیه و سلم بحکم [illegible] در اخفا
سر معنی کوشیده اند و خود را از نظر اغیار پوشیده صد هزار محیط بی کران درد دل تشنه لب
بر کنار ساحل ایستاده اند و چندین وادی شوق و حرام پیموده و قدم برنداشته اند که
[illegible] هزار قافله پی در پی است در ره عشق
[illegible] پیدا نیست و این بحقیقت ثمره غیرت ملک غیور است جل و علا که چون
[illegible] این طایفه را بسبق محبت خود سرافراز کرداند و بمحض عنایت
بی علت خود ایشان را محبوب خواند غیرت محبت مقتضی آن شد که ایشان را در تحت حجاب عزت
در آورده از نظر غیر مختفی کرداند اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری و طایفه علیه
[illegible] قدس الله تعالی ارواحهم در معنی ستر و اخفا از جمیع طوایف ممتاز بوده اند و درین
سعی مبالغه بلیغ و اهتمام تمام مبذول نموده چنانچه ابتدای تلقین ایشان اخفاست حضرت
ایشان علیه الرحمة و الرضوان درین معنی ازین طایفه علیه امتیاز تمام داشتند
تمامی اوقات همگی همت برین گماشتند زدین درد دلش جا کردم و دل در درون پنهان
هنوز این تهمتم که بیند چشم اغیارش ساتر احوال و حجاب ستر حال حضرت ایشان
بر عالمیان اختیار صفت شعر و شاعری بود با خواص اگر اتفاق صحبت افتادی که در باب شعر

۶۸

۲۸

۱

حقی

طریق سعدی سوء ظن ایدنلر خیر ایله یاد اولنسون

خراباتی درویشانه رنکده بزند دائماً شاد اولنسون

حوف کفری اکلمیوب بعض ایدنه درویشلره

کلکه یاد اولنسون ادل خائن بی دینی خیر ایله یاد اولنسون

موقیت الفقیر صالح

۱۱۹۸

کو بختی و بصورت شاعری برآمدی وگاه از صنعت علم پرده ساختی و در لباس طالب علمی
برآمدی و بالجمله بهر طریق که این معنی میسر شدی دست دران زدی اما بحکم حدیث نبوی
علی مصدره الصلوة والسلام حیث قیل من اولیاء الله قال صلی الله علیه
وسلم اذا رؤا ذکر الله نور معنی ولایت و پرتو لمعه هدایت از جبهه
مبارک ایشان لایح و هویدا بود رباعی هر لحظه جمال خود نوع دگر آرایی
شوری دگر انگیزی و شوق دگر افزایی بی پرده آب و گل ما را تماشای روی
خورشید درخشان را تا کی بگل اندایی میفرمودند که ستر حال شرط این طریقت
و در حجاب صفتی کریختن لازم سلوک اهل تحقیق و از بعضی اکابر نقل می کردند که
بهترین حجاب صورت طالب علمی است چشم بر کتاب داشتن و خاطر بمحبوب حقیقی داشتن
خوشتر ز کتاب در جهان یاری نیست در غمکده زمانه غمخواری نیست
هر لحظه ازو بگوشه تنهایی صد راحت هست هرگز آزاری نیست
میفرمودند که نعمتی در مسایل مورث جمعیت است حضرت ایشان را از ابتداء حال
تا مرتبه کمال از دغدغه عشق خالی نبوده اند کشش عشق و جذبه محبت
غالب احوال ایشان بوده است و کتمان ستر عشق از لوازم فطرت و طبیعت ایشان
در اوایل حال که بحکم محبت صوری بصور جمیله امکانی صورت گرفتاری می‌داشته اند
از افشای این معنی محترز می بوده اند و بقدر قدرت و امکان اخفا میفرموده اند و اگر
بنا بر غلبه معنی عشق و استیلاء سر محبت از جوی‌بار دلالت شوق رشحه ظاهر می‌شد
از ملامت خلق و انکار مردم غبار وحشت بدیشان نرسیدی و از شغل خاطر بآن ارتحالی
نمود نشکیبدی بیت کار جامی عشق خوبانست هر سو عالمی دیگری گر ورا بگذار و بجهان
در کار خویش وسعت و نزاهت ایشان درین معنی در نهایت کمال و خارج از آلودگی
وهم و خیال بوده است رباعیه آنم که بملک عاشقی بی بدلم در شهر وفا
پاکبازی مثلم پاک آمده ز آلایش علم و عمل نهاده نظر بعقیله کاه ازل
منشاء محبت در امثال این مردم دغدغه فیض روحانی است نه سوسه حظوظ نفسانی

مقصود حصول درد و محبت است نه اندیشه خوشدلی و راحت بیت غرض از عشق توام
چاشنی درد و غمست ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کمست اما طایفه که اسیر
نفس و هوا گشته کام دل از مقتضیات قوی شهوانی جویند و حظ نفسانی را فیض روحانی
گویند از مبحث عشق و عاشقی بیرون اند رباعیه عشق ار نه کمال نفس آدم بودی
آوازه عشق در جهان کم بودی ور شهوت نفس عشق بودی خوک و خر
سر دفتر عاشقان عالم بودی قومی که نیامدند در عشق تمام خوانند هوای نفس را عشق بنام
کی شاید شان در حرم عشق مقام خود هست بر ایشان سخن عشق حرام وعلامت این
عشق و محبت سوختن و گداختن است و از حظوظ نفس وا پرداختن است طلب مرحمت و اندیشه
حصول آسودگی از محبوب از هوای نفس است رباعی معشوقه کشد ز کام ما عاشق من
گفتا که نه بعاشقی لایق من وصلت ز من کام تو آری هستی تو عاشق کام خویشتنی عاشق
من محب آنست که از همه چیز قطع تعلق کند و خواست وی خواست محبوب گردد رباعی
با عشق تو ام هوا نماندست هوس با آتش سوز تو چه سان ماند خس خواهد ز تو مقصود
دل خود همه کس جامی از تو همین ترا خواهد و بس و شک نیست که محرک این محبت فی
الحقیقت ذات بی‌زوال ازلی است و سرچشمه این شوق از صوب محبوب لم یزلی پس اگر در عالم
صورت تعلق این عشق و محبت صور جمیله امکانی گردد و محب صادق را شایبه نقص
و عایبه نیفتد بیت جان عاشق چون بود از آرزوی طبع پاک دامن معشوق اگر
آلایش دارد چه باک روزی حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان می‌فرمودند که در
اوایل حال چون تعلق خاطر ببعضی از صور گونه می بود و بتأمل نیز احضار صورت وی میسر
نبود درین حال با مجنون عامری موافق بوده اند که شغلنی حبک عنی میفرمودند که روزی
دو آن تنها یی و ضو ساختن چون نوبت بدست شستن رسید دست خود را دست آنکه
تعلق دارد خاطر بدو بود یافتم چون این معنی مشهود گشت در خاطر گذشت که آنچه حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم فرموده اند هذه ید الله تعالی و اشارت بدست مبارک خود کرده اند
در مثل این حالی بوده باشد می‌فرمودند که در حین غلبه محبت میل خاطر بوصل صوری

مکانی نمی‌نمود بلکه چون اتفاق ملاقات افتادی زود بمیل مفارقت انجامیدی معنی فنا از لوازم
سر عشق است چه در توجه در باطل زیرا که حقیقت عشق محبت مفرطه است و جمع همه
امر وآدمی را خاصیتی است که متوجه بهر چیز که شود و همت بر هر چه گمارد رنگ آن گیرد بنابراین
طریق عشق ورزیدن و راه محبت سپردن هر چند با مور کونیه فانیه باشد مستحسن داشته اند
اما بشرط آنکه در وی نماند و از وی در گذرد مثنوی دلی فارغ ز درد عشق دل نیست
تن بی درد دل جز آب و گل نیست ز عالم روی آور در غم عشق که باشد عالم خوش عالم عشق
غم عشق از دو عالم کم مبادا دل بی عشق در عالم مبادا اسیر عشق شو کازاده باشی
غمش بر سینه نه تا شاد باشی می عشقت دهد گرمی و مستی دگر افسردگی و خودپرستی
اگر مجنون نه می زین جام خوردی که اورا در دو عالم نام بردی جناب از عشق رو گر خود مجاز است
که آن بهر حقیقت کارساز است بلوح دل الف بی تا نخوانی نه قرآن درس خواندن کی توانی
و حضرت ایشان در نهایت حال باین می پرداختند و میفرمودند که دوش ما بطریق محبت
افتاده است مثنوی بحمد الله که تا بودم درین دیر براه عاشقی بودم سبک سیر
جو دایه مشک من بی نافه دید بتیغ عاشقی نافم بریدی جو یاد دهر لبم پستان نهاده
ز خون خواری عشقم شیر داده اگرچه موی من اکنون جو شیر است هنوز آن ذوق شیرم در ضمیر است
به پیری و جوانی نیست جون عشق دمادم من دمادم این جنون عشق که جامی چون شدی در عشق
پیر سبک روحی کن و در عاشقی میر کسی کو لذت عشق یافت و چاشنی شوق چشید
عشق نتوان بود بیت لذت عشق فرو رفت مرا در رگ و پی عشق می گویم و جان میدهم از
لذت وی و در بعضی اوقات شیوخ این طایفه بغایت محترز بوده اند و در مجالس چشم
از نظر کردن بساده رویان نگاه می داشتند چه هر چند که عارف کامل را در اسلامی بحید
از تحقق بجذب ازلی و اتصال بمحبوب لم یزلی در هر چه نگرد جز یکی چیز نبیند و بهر چه در او
جز یک چیز نجوید اما شک نیست که مشاهده جمال مطلق بی حجاب و پرده صورت الذ و الطف
خواهد رباعی رفت آنکه بقبله بتان رو آرم حرف غمشان بلوح دل بنگارم
آهنگ جمال جاودانی دارم حسنی که نه جاودان از آن بیزارم

گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران شرمت بادا که من بروت نگران باشم تو نهی چشم بسوی دگران
میفرمودند که اختلاط این طایفه موجب نکال و وبال است و احتراز ازین جماعت واجبست
جنید شبلی را گفت ایاک وصحبة الاحداث و این بنابر آن است که عدم تضرر ازین طایفه
موقوفست بر حالتی بغایت غالب و قوتی بر عظیم و کسی را برین طایفه گرفتاری می بود بر وی
بحسب باطن انکار می داشتند عزیزی از ایشان می پرسید که چون طبیعت را از دوام مراقبه
کلالی شود تواند که بهر تشحید خاطر بدین معنی پردازد فرمودند اگر آن شخص از مرتبه
نفس گذشته باشد و از مقتضیات طبع پرداخته تواند و الا این معنی از وی
بند لابد با حجت می فرمودند که اگر کسی از سر وحدت چاشنی یافت از صحبت ساده
رویان متأثر می شود و بقید محبت ایشان گرفتاری گردد و غالب این حال بر بطالت
است و از شاخ بشاخ جستن است و از اصل بی بهره ماندن رباعیه
رفتم بتماشای گل آن شمع طراز چون دید میان گلشنم گفت بناز من اصلم
و کلهای جهان فرع منند از اصل چرا بفرع می مانی باز رباعی از لطف قدو
صباحت خط چکنی در سلسله زلف مجعد چکنی از هر طرفی جمال مطلق تابان
ای بیخبر از حسن مقید چکنی میفرمودند که تواند بود که در بعض اوقات انعقاد
محبتی دست دهد صورت گرفتاری روی نماید و بحکم المثل ابعد المثل و المجاز قنطرة الحقیقة
این محبت منتهی شود بمحبت حقیقی یعنی این محبت از صورت مجازی گسسته بمحبوب حقیقی
متعلق گردد رباعی هر کس که بدید روی خوبان طراز افتاد ز داغ عشق در سوز و گداز
در مجلس اهل ذوق شد محرم راز نوشید می حقیقت از جام مجاز در نهایت احوال
و آخر اوقات که بنظم یوسف و زلیخا شغل میفرمودند فرمودند که خاطر را انجذاب
عظیم بصورت خیالیست که وی را در خارج وجودی گمان نمی بریم و دران اوقات آثار حرقت
و حرارت باطنی از ایشان ظاهر می شد چنانچه چند نوبت سماع می فرمودند بطریق حرکت
دوری و دوران مبالغه می نمودند از اول شب تا نزدیک صبح در شب زمستان سماع می کردند
سازنده و مغنی بیمجال شدند و ایشان از آن حالت باز نمی آمدند آخر چون بدرد پای

انجامید بضرورت متعاقد گشتند با وجود آنکه قبل ازان در امر متردد می بودند و
میفرمودند که تا کسی خود را باز نگذارد و ازان حال که دارد بیرون نبرد از دچگونه سماع تواند کرد
فقیر درین معنی که از حضرت ایشان مشاهده می کردم متعجب و متحیر می بودم تا که روزی
فرمودند که ما را حالتی دست داد و کیفیتی روی نمود که دفع وی جز بسماع میسر نبود حضرت
ایشان علیه الرحمة والرضوان دایم الاوقات شغل شعر و شاعری میداشتند و اندیشه
بران می گماشتند چه در اوایل حال وجد در اوقات کمال اما اندکی از اوقات بدان مصروف
می گشت چون عشق غالب شود و شوق مستولی گردد عاشق را تاب شکیب و طاقت صبر
نماند قدم از مقام شکیب بردارد و روی در زاویه نشیب آرد نسیم شوق برخیزد و آتش
شعله انگیزد باب دیده گریبان نمیرد و از تراوش دل بزبان تسکین نگیرد نه پروای اندیشه
قرب و وصال ماند و نه آرزوی مشاهده جمال نه با دیدار محبوب تن آرامی و نه از وی تمنای کامی
بیقرار در مقام تحیر و اضطرار قرار گیرد تسکین این حال و دفع این چنین ملال جز بحسن
مقال و گفت و گوی احوال میسر نگردد اینجاست که نشاه عشق و دغدغه شوق عاشق
را در وادی اندیشه شعر و خیال عرض حال اندازد و باظهار رموز عشق و مودت
و اسرار شوق و محبت قصه پردازد بیت از خدنگ خود جفای سوز اخفا کرده ام
تا دمی یکدم برون درد دل افگار خویش وهمچنین چون عارف آگاه در جویبار وصل آن یار
راه یابد از ستر وحدت خبر یافته و از تصور کثرت پرداخته جانش در سطوات نور جمال
وی مستهلک شود و دل در غلبات شوق جمال وی مستغرق گردد اسرار معانی غیب
و ستر نکات لاریب بر دل وی ریزد و ذوق آن بجانش درآمیزد بحر حیات معرفت جوش زند
و دریای زلال معانی موج انگیزد بهیچ چیز تسکین نگیرد و بهیچ وجه قرار نپذیرد روی
بر هگذار نطق و بیان نهد تا لب تشنگان را مژده حیات بخشد بیت
خواهم از حسنش بگویم آشکارا نکته باید غیرت سوی دلهای تا شادادم
اما چون اظهار معانی و اسرار ازد آب این طایفه بزرگوار دور است و افشای حکایت
غیبی درین طریق عین قصور بیت باز گوید غیرت عشقم که جامی لب ببند ذره برجانت زغم

صد تیغ بیداد آوردم پس صاحب سر هوشمند را از صور نظم و ترتیب و لباس عبارت و ترکیب
بطریق مجاز و استعاره حجابی ساخته بر چهره مخدرات ابکار معانی و اسرار مسدود ساز
تا از نظر غیر مصون و مامون باشد شعر حجاب چهره اسرار باشد و شاعری ساتر حال
آن بود کو در پس شعر و شاعری فی الحقیقه ساتر فضل و کمال ایشان بود و مردم از فضل
و کمال ایشان پنداشتند حاشا ثم حاشا حقیقت شعر اندیشه و خیال است آنجا که کمال ایشان
بود خیال را چه مجال فقیر پیش از آنکه بجاکبوسی آستان رفیع الشان ایشان علیه الرحمة والرضوان
برسد متردد می بود که این مرتبه که از شعر ایشان راست بی فکر دقیق و تامل عمیق میسر نشود
و این منافی مرتبه کمال و مناقض جمعیت حالست تا آنکه بشرف ملازمت ایشان مشرف شد
معلوم شد که هیچ شغلی از اشغال بلکه هیچ حادثه و واقعه از وقایع و حوادث روزگار
مانع شغل باطنی ایشان نمی شود و بی هیچ تفاوتی در حال بدین امور اشتغال می نمایند با آنکه
در الطف زمانی از ساعات شب و روز بلا تکلف و تامل گفته می شود رباعیه

خوش وقت کسی که می درین خمخانه	از خم و سبو کشد نه از پیمانه
صد بار اگر هست شود عالم و نیست	واقف نشود که هست عالم یا نه

فقیر روزی پیش حضرت ایشان درآمدم و از اختلاط خلق شکایت آغاز کردم فرمودند که خلق
انسانی را از عالم بیرون نمی توان کرد چنان می باید زیست که خلق عالم را برین کس دست تصرف
نباشد و در آن حین بکتابت نفحات الانس مشغول بودند فرمودند که این صفحه یا صفحه نوشته می
شود و معهود نوشتن نیست بلکه قلم بطریق عادت جاری میشود و فرمودند که بعضی اکابر
قدس الله تعالی اسرارهم گفته اند که تکلم با شغل باطنی جمع نشود و این سخن بس غریبست و
حضرت ایشان را تحصیل علوم و کسب معارف در اثنا سوزش عشق و شغل خاطر بشعر و
شاعری میبوده است کیفیت مطالعه و قوت مباحثه و غلبه ایشان بر موالی و هم سبقان بلکه
استادان امر مشهور و مقرر بوده است ایام تعطیل ایشان بفراغ بال و آسودگی حال می گذشته
و طبع در اندیشهای دیگری پرداخته میفرمودند که در هر حالی که بوده ایم بی اندیشه نبوده ایم
و در ایام تحصیل که متوجه بدرس و سبق می شده اند بسیار می بود که جزوی از هم سبقان

می گرفته اند و لحظه مطالعه میفرموده اند و چون بدرس حاضر می شده اند بر همه غالب
می بوده اند جمیع اوقات تحصیل ایشان اندک و محصور بوده است و صفت دانشمندی
و تبحر ایشان در علوم حقیقی و رسمی از اصول و فروع معروف و مشهور بوده است در نهایت
حال که مدت سی سال تارک بوده اند چون ازین باب سخنی بمیان آمدی بمقدمات آن حاضر
می بوده اند و تصرفات می فرمودند بر وجهی که توهم آن می شد که این مرتبه از حد بشر خارج است
یکی از دانشمندان ماوراء النهر را مسئله مشکل بوده است در علم هیات که وی بآن مشهور
بوده و در وی مهارتی تمام داشته مدتی برین سوال بوده است و از هیچ کس مشکل وی حل
نمی گشته تا آنکه اتفاق بشرف صحبت ایشان رسیده است و از ایشان استفسار نموده
ایشان حل شبهه وی کرده اند آن بزرگ می گفته است که از آن روز معلوم شد که
نفس قدسی موجود بوده است و این بنا بر آنست که مشغولی بطریق خواجگان قدس الله اسرارهم
خصوصا آن نوع که حضرت ایشان شغل میفرمودند ممد تعقل و مقوی قوت مدرکه است
روزی میفرمودند که اول چراغ روشن می باید کرد بعد از آن بمطالعه مشغول می باید شد
یعنی مصباح روح انسانی را از تند باد وسوسه آمال و امانی محفوظ باید داشت تا چراغ
آسمان از پرتو نور هدایت درگیرد و سبب ظهور امور گردد می فرمودند که سی سالست که
هرگز یک لحظه در ایام فراغت خاطر و غیر آن بی اندیشه نبوده ام و متحیر می بوده ام در
کسی که بی تامل می زیست طبیعت ایشان در حاق وسط و کمال اعتدال بود و فضلا و اکابر
و علمای زمان و ارباب ذوق و عرفان طبع ایشان را معیار و میزان ساخته بودند و بجلا
رای ایشان نپرداخته و احتمالات متکثره که منشاء وی انحراف از حقیقت اعتدالی است
در مصنفات حضرت ایشان کم پیدا می شود و فقیر گاهی سخنانی که تعلق بذوق و وجدان
داشت بآن نمی رسید اما ببرکت صحبت و تقریر ایشان تفهم می کردم معارف لذت
عظیم و ذوق قوی و چون دغدغه در خاطر افتادی که عبارت از ادای آن قاصر بود
حضرت ایشان آن معنی را دریافته و منشاء آن را دانسته دفع آن دغدغه می کردند
و بنور فراست خواطر را زود می یافتند و از بسیار عزیزان در باب اطلاع ایشان

بر خواطر حکایات منقولست فقیر بنا برین بغایت ترسان می بودم و محافظت احوال خود
بقدر امکان می نمودم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا فراسة المومن
فانه ینظر بنور الله بمطالعه هر کتاب که شغل می فرمودند بغیر آن رجوع نمی نمودند
و بحکم العلم نقطة کثرها الجاهلون اولا بآنچه اصل مقصود ست انتقال می فرمودند
و هر مسئله که بنظر حقیقت نگر ایشان در می آمد تا بتحقیق نمی انجامید و خاطر بآن نمی
آرامید نقل بمسئله دیگر نمی کردند و میفرمودند تا سخن بقطع و منتهی نرسانم
بجای دیگر نقل نمی توانم کرد روزی سخن از اساتذه و معلمان حضرت ایشان در
میان افتاد فرمودند که ما بحقیقت شاگرد پدر خودیم که زبان از وی آموختیم چنین معلوم
شد که نحو و صرف پیش پدر بزرگوار خود گذرانیده بودند و بعد از آن در علوم عقلی و معارف
یقینی حضرت ایشان را چندان احتیاج نمی شده و چون بهراة آمده اند مولانا جنید
نام مردی بوده است که در علم عربیت ماهر بوده است و در آن شهرت تمام داشته
حضرت ایشان را دغدغه مطالعه مختصر تلخیص شده است چون بدرس وی حاضر گشته اند
جمعی بقراءت مفتاح و مطول مشغول بوده اند حضرت ایشان در خود استعداد
فهم آن یافته اند و بمطالعه مطول و حاشیه پرداخته اند و بعد از آن بدرس مولانا
خواجه علی سمرقندی که از اعاظم مدققان روزگار بوده درآمده اند میفرمودند که
وی بطریق مطالعه بی مثل بود اما قریب بچهل روز از وی مستغنی توانستی شد بعد
از آن بدرس مولانا محمد جاجرمی که از افاضل باحثان زمان خود بوده می رسیده اند می
فرمودند مدتی بدرس وی میرفتم از وی دو سخن شنیدم و بعد از آن در سمرقند
بصحبت قاضی زاده رومی که از محققان عصر بوده می رفته اند در ملاقات اول مباحثه واقع
شده و بتطویل انجامیده بالاخره قاضی بسخن ایشان آمده و حضرت ایشان را
روزی در اثنای تفرقه دل و تعلق بصورت آب و گل انحراف خاطری دست داده
و عنان عزیمت از جانب هراة بصوب سمرقند تافته اند چندی ساکن آنجا بوده اند
و در آنجا کسب فضیلت و کمال می نموده اند تا آنکه شبی نه شب بلکه صبح سعادت و اقبال

کە از افق فضل ذوالجلال والافضال از مشرق لطف بیچون لم یزل و لایزال طالع کشته
خون رخسار خورشید رخان دلفروز و روز تیره روزان ازو فیروز تشنه لبان زلال
وی امید زلال و مهجوران را در روی نوید قرب و وصال که حضرت ایشانرا خاطر از
مفارقت صوری و مزاحمت داغ دوری متالم بوده است خدمت قدوة العرفاء الکاملین
واسوة الکبراء العارفین المتوجه الی الله بالکلیه والداعی الیه بالاقوال و الافعال مولانا
سعد الملة والدین الکاشغری قدس الله تعالی سره را در واقعه دیدند و بگوش
هوش شنیده که فرمودند رو در آور یاری کیر که نا کزیر تو بود رباعیه

معشوقه زد از یکی ام بانک تعال
از درد سر خود شدم فارغ بال
زد بحر طایر قدسم زسر سدره صفیر
قدسیان بهر تو آراسته عشق کداش
بکسل از دل ببر از جان که کزیر است از آن

داد از می عشقم قدحی مالامال
برداشتم افغان بنقاضای وصال
که درین دامکه حادثه آرام مکیر
تو درین غمکده چون غمزده کار بار
دل بآن شاهد جانانه که از وی ... کزیر

هرآینه چون حضرت حق سبحانه و تعالی خواهد که بنده را از محض کرم و عنایت
بی علت خود بنوازد و درمانده را پای دل از قید آب و گل ... و نوع عادت
وسبق ارادت وسیله انکیزد و بهانه سازد نسیم فضل و احسان ... و عبیر
افشان شود و چهره وی از تحت غواشی استتار درخشان کردد و آتش شوق و جذبات ...
کشته کدورات ظهور و کثرت را محو سازد عاشق صادق قدم ... بجز وجود
غیر پرداخته روی در بادیه شوق و طلب نهد و دل از ... تهی ساخته
و از سر لذت درد آکهی یافته بیابان محنت ... هیچ جهت فرود
نیاید و چشم همت بر هیچ نکشاید تا از تنکنای نیستی و ... روی در فضای فرحت
و هستی آرد و لذت سر و حدتش از خود برباید ... ظهور کرده شوق از دل بر دارد
بعیش جاودانی و عشرت دو جهانی متحقق کردد بلکه جهان در نور شهود مستهلک
شود که نه عیش داند نه سرود شنوی ای دلت را بکف شوق ملم ...

عاشق شود از شوق تمام
شوق قلاب دل دور انست
بر رخ مرد بربندد در آز
هرچه تسکین دهد دست رسانست
تا بمقصود شود همنسای
هیچ تابع نکذارد در راه
افکند در ره مقصود خلل

شوق اکر قاید رحمت باشد
جاذب خاطر مهجور انست
چون زند شعله شوق از دل آن
آن نه شوقست هوا و هوس است
شوق صادق چو کشد محمل مرد
تا در آن کعبه کند منزلگاه
کشتی آسایش بهم درشکند

کعبه وصل پناهت باشد
شوق کوتاه کند راه دراز
نشود کشته بصد دریا آب
صدق باید که شود شوق افزای
کعبه وصل کند منزل مرد
ملکه پندار وجود ار بمثل
رخت هستیش بدریا فکند

حضرت ایشانرا علیه الرحمة والرضوان ازین واقعه تاثیر بلیغ و دغدغه عظیم
در خاطر افتاده است از مقام صدق و شوق قدم ارادت برکرفته عنان توجه بجانب
خراسان تافته اند و صحبت حضرت مخدوم را دریافته اند رباعیه

دیدم پیری که ... خروج کبود
بنداشته که عکس خورشید وجود
فعل ... هادی بر حق بود
... تحفه قدر ما

چون او دکری زبود خود پاک نبود
جاوید در و بصورت اصل نبود
چیزی که نه حق ز قید آن مطلق بود
در لجه بحر جمع مستغرق بود وباندک

... صدق نیت و خلوص طویت که طریق ارادت آن حضرت سپرده اند
ایشانرا شوق قوی و ربودکی عظیم دست داده است چنانکه یکی از بزرکان که در آن
... بوده است متحیر و متعجب می بوده است و می فرموده که طریق خواجکان
قدس الله ... ایشانرا زود در ربود حضرت مخدوم مرحوم قدس الله سره
... مسجد جامع هراة که ... نشیمن ایشان بوده است با فقرا می نشسته اند
و صحبت ... اند و حضرت ایشانرا بر وره کذر از آنجا بوده است هر نوبت که می کذ
قبل از سلام ... حضرت مخدوم می کفته اند که این مرد را عجب قابلیتی است فریفته وی
شده ام نمی دانم که وی را بچه حیله بچنک آرم و در روز اول که بصحبت حضرت مخدوم
قدس سره رسیده بوده اند می فرموده اند که شاهبازی بچنگ ما افتاده است نسبت

حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان در طریقت بسه واسطه بحضرت خواجه بزرک
خواجه بهاء الحق والدین المعروف بنقشبند قدس الله سره درست می کردد چه حضرت
مخدوم قدس سره که حضرت ایشان نسبت از آن حضرت کرفته اند و او نسبت از خدمت
مولانا نظام الدین خاموش داشته اند قدس الله سره و خدمت مولانا نسبت از خواجه
علاء الملة والدین المشهور بعطار قدس سره کرفته بوده اند و خواجه علاء الدین مرید
خواجه بزرک روح الله روحه و افاض علی العالمین فتوحه بوده اند حضرت ایشان
علیه الرحمة والرضوان در ابتداء شغل باین طریق ریاضت و مجاهده بلیغ اختیار
کرده بوده اند و از خلق بغایت متوحش می بوده اند مدت ... از مردم
برکران کرفته بوده اند و بتنهایی بسر می برده ... خلق در آمده ...
بمحاوره و اسلوب مکالمه حضرت ایشانرا از خاطر رفته بوده ... الفاظ ...
وحشی کشته می فرموده اند که آن الفاظ بتدریج بخاطر می آید و در آخرین اوقات
ایشانرا جذبه روی نموده است و کیفیتی عظیم دست داده است چنان توجه بصوب
کعبه و جانب قبله نهاده اند تا بکوسور رسیده اند آنجا ایشانرا افاقتی شده و
و دغدغه صحبت حضرت مخدوم و شوق دیدار مبارک ایشان غالب کشته عنان
عزیمت تافته اند و بصحبت آن حضرت شتافته ... بنایاز
افتاده بدام تو بصد عجز و نیاز هرچند کذاریم بپا رشته دراز چون رشته بدست تست
ما آیم باز ولد پری که بود باده فروشی کارش ده جو نیم بزم خلد ...
ور درحرمش باز نیابی باری خود را برسان بسایه دیوارش میفرمودند که در ابتداء
شغل باین طریق انوار ظاهر می شد بنفی آن متوجه کشته بطریقی که حضرت مخدوم
اشارت فرموده بودند شغل می نمودیم میفرمودند که بر کشف و کرامت اعتماد نیست
هیچ کرامت به از آن نیست که فقیری را در صحبت دولتمندی تاثیری و جذبه دست دهد
و از خود زمانی وارهد رباعی یاری که بدیدار وی از دست شوی آن به که بمهر پای
او پست شوی کر می نخوری ز جام لعلش باری از شیوه چشم مست او مست شوی

روزی از حضرت ایشان پرسیده می شد که بعضی ازین طایفه را عوالم منکشف میشود و بر بعضی
دیکر مخفی می ماند سر درین چه باشد فرمودند که طریق سلوک دو نوع است یکی طریق سلسله
ترتیب که سالک بهمان راهی که نزول کرده عود نماید برین طریق عبور بر عوالم ضرورت
و دیکر طریق وجه خاص است که طریق خواجکان ماست قدس الله اسرارهم و سالک این
طریق را توجه جز نفس ذات نیست می فرمودند که ببادی حال شب نسبت قوی غالب شده
کیفیتی عظیم مستولی کشت و درین حالت قصه ابو سعید خراز قدس سره بخاطر می کذشت
که دو صبح بدوش وی رفته بودند و وی از نسبت خود بیرون نیامده و در خود همان کیفیت
مشاهده می کردم و کمان می بردم که اکر مثل این واقعه دست دهد مغیر نسبت نکردد
ناکاه غیبتی واقع شد ازین معنی بغایت شادان کشتیم می فرمودند مثل این واقعات بد
تمسک ... که معاون چنین امری نباشد بکاری نیاید حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان
هرکز در هیچ نفس از شغل خالی نمی بودند رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله
موافق حال ایشان بود بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه هیچ چیز از حوادث ایام و وقایع
شهور و اعوام در ایشان تصرف نتوانستی کرد ارباب تفرقه سخنان شور انکیز بمجلس شریف
ایشان می آوردند بی ... اعتبار و ملاحظه در نمی آمد و اکر آمدی کالبرق الخاطف می
کذشت ... جماعتی کفت و کوی اسباب می کردند حضرت ایشان فی الجمله بآن می پرداختند
بعد ... فرمودند که در اثناء مثل این سخنان حاضر می باید بود زیرا که از اینجا بمقصود حقیقی
می توان ... فرمودند که طریق خواجکان ما بلک زیبایی دارد که در همه جا با همه کس و
در همه حال بدو زش نسبت می توان کرد رباعی سر رشته دولت ای برادر بکف آر
وین عمر کرامی بخسارت مکذار دایم همه جا با همه کس در همه حال میدار نهفته چشم
دل جانب یار میفرمودند که ورزش این نسبت را اصل می باید ساخت و بغیر بقدر
ضرورت پرداخت این نسبت شریفه بغایت لطیف است و بر احدی منضبط و وقتی
معین نیست جز وی امری زایل می کردد و کاه در وقتی که تخص مترقب نیست ظاهر میشود هرکاه
در نسبت فتوری شود رجوع به سبب وی باید کرد و ملاحظه نمود که چه چیز مفضی بآن

باین شده وبدفع آن مشغول کشت غایت مطلوب ونهایت مقصود این طایفه دو چیز است
یکی دوام اکاهی بجناب حق سبحانه که درهیچ وقت از اوقات غفلت روی تماید دوم مشاهدهٔ
وحدت در کثرت که معرفت تفصیل است وحضرت ایشانرا خاطر باین معنی مایلتر بود
ازطریق اجمال می فرمودند هرکاه خودرا درمرتبهٔ اجمال میکیریم مغلوب می شویم درکیفیت
غریبه دست میدهد چنانچه کمان می بریم که اززمین جدا شده ایم وپای برزمین نمی رسد
میفرمودند که سر وحدت ومعنی توحید چنان غالب شده است که دفع وی از خود ممکن
نمی دانیم ودرین هیچ اختیار نیست هیچ چیز قبل ازین معنی درخاطر نیاید این معنی پیش نظر کرفته
ما رایت شیئا الا ورایت الله قبله میفرمودند که مسئله توحید مخفی است قدیم ودر ایام
سابق نیز بوده است وبسیاری از آیات قرآنی راکه تاویل برین معنی دالست واز بعضی
ایمه واصحاب رضوان الله علیهم اجمعین درین باب حکایات منقولست واحوال مشایخ طریقت
درین معنی متفاوتست بعضی افشای این معنی کرده اند وبعضی درستر واخفاء وی کوشیده
بعضی ساکت ومتردد بوده اند واندکی ازین طایفه نفی این معنی کرده اند میفرمودند که
درمبادی حال درین مسئله متردد واز اندیشهٔ وی متوحش می بودیم تا آنکه آنچه
را درکلام حضرت خواجه محمد پارسا یافتم خاطر از قید وحشت نجات یافت وبلند اندیشه
این معنی شتافت میفرمودند که درصدور کثرت از وحدت بغیر طریق توحید طریق دیکر
درتحت اندیشه نمی آید این مسئله بهیچ وضعی از اوضاع وهیچ حکمی از احکام شریعت
مخالف نیست فرقه که نفی این معنی کرده اند نفی را مستند بامری داشته اند که بآن منتفی
نمی کردد دلیل بر نفی نفی دلیل در بعض تصانیف ایشان مذکورست میفرمودند که بابکی
از دانشمندان که ازین طایفه بود بحثی درین معنی واقع شد تحقیقات بمقدماتی نمود که
بقانون علوم رسمی مندفع بود میفرمودند این مسئله برهان عقلی اثبات می توان کرد
اکر انصاف درمیان آید جماعتی دیکر درمقام نفی این معنی میباشند اکثر ازان قبیل اند
که [illegible] تصور نا کرده نفی حکم می کنند اکر امام غزالی قدس سره از جمله
قایلین بوحدت وجود ست متاخری بود از شیخ محیی الدین قدس سره وبرسخنان او می کذشت

درین معنی خوض تمام می کرده وتوضیح وتنقیح بلیغ می نمود وفقنا الله لما هو الحق وعلمنا ما هو الصدق
میفرمودند که باعث بر تسوید اوراق در باب تصوف آن بود که درمبدا حال که درسخنان این
طایفه شروع کردیم که اکر این باب مفتوح کردد ومقام قوم بروجهی بیان کرده شود که مردم
بسهولت فهم کنند جمیع تصانیف حضرت ایشان درین فن بموجب این نیت ومقتضای این
امنیت مصحوب ومقرونست ومشتمل است بر سلاست تراکیب وتنقیح الفاظ وعبارات
وتلخیص معانی ومقاصد وتسهیل دقایق ونکات وتوضیح اسرار وخفیات بوجهی که هیچکس
با ایشان درین معنی مساهم نیست واین حقی عظیم است از حضرت ایشان برین قوم بزرکوار
قدس الله اسرارهم بلکه هرچه بقلم کهربار حضرت ایشان صورت تحریر پذیرفته همین
حال دارد میفرمودند که بعضی از سخنان مشایخ چون بعضی دیکر از انبیاست که عقل
بامداد قوت متفکره بدریافت او متحقق نمی تواند شد بلکه طریق دریافت وی طهارت
ظاهریست که عبارت از استقامت برحدود شرعیه است واعمال الات وقوی ظاهری
وباطنی در آنچه از برای وی مخلوقند واعراض از خلاف آن وطهارت باطنی که عبارت
از قطع تعلق وتوجه از ماسوی است وتخلیص دل از غیر حق سبحانه مترصد بودن تا از
[illegible] شود آنچه بعقل میسر نکردد دررعایت سنن واحکام شریعت ورسوم
وآداب طریقت [illegible] الحال بودند بالطف وجهی چنانچه کسی بران اطلاع نمی یافت زیاد
[illegible] زاد [illegible] الله شرفا وتکریما رسیده اند وکرامت معتبره عند الخاصه استقامت
در احوال واعمال است پریدن درهوا ورفتن بروی آب وامثال اینها کرامات عامه است
ونزد این طایفه [illegible] نیست واین طایفه لسان مذمت بر طالب این نوع کرامات
کشاده اند از احوال واخلاق این طایفه بخلاصه ولب آن متحقق بودند از شبهه محترز
می بودند اکر درمجلس سلاطین وحکام از شبهه چیزی حاضر می شد بقدر ضرورت
دستی بر می رسانیدند می فرمودند که هرکاه بضرورت مثل این امری واقع می شود که در
آن چند روز باقی می ماند اکر درمجلس حضرت ایشان از ان جنس چیزی حاضر [illegible] در اکثر
اوقات از برای ایشان طعامی دیکری می آوردند بروجهی که اهل مجلس بران آکاه نمی کشتند

وکمان نمی بردند شخصی درمجلس ایشان می کفت که فلان درویش از اهل الله بوده است وروزه
میخورده فرمودند که کسی که از اهل الله باشد چون توان کفت که روزه میخورد آن عزیز
اعدام طعام می کرده است سلوک شبانروزی حضرت ایشان آن بود که چون خفتن
می کذاردند ساعتی بطریق معهودهٔ این طایفه شغل مینمودند می فرمودند که پیش از خواب
کردن شغل باین طریق مهم است تا برکت آن بتمام شب برسد وبعد از فراغ آن شغل
باستراحت می پرداختند ودراوایل حال زمان استراحت اندکی بوده است چون
بیدار می کشته اند بنماز ومراقبه مشغول می بوده اند تا صباح اما آخر اوقات
بیداری در ثلث آخر شب لازم داشته بودند وبنماز ومراقبه مشغول می بودند می
فرمودند برکت شغل سحر بتمام روز میرسد واز برای نماز بامداد تجدید وضو می کردند
چون از نماز فارغ می شدند مراقب می بودند تا هنکامی که آفتاب نیزه وار بلند می شد
ودر اوقات دیکر بمراقبه وتصنیف ومطالعه شغل می نمودند وکاه از برای تجدید
خاطر وآمد شد مردم بمردم می پرداختند طریق نشستن حضرت ایشان بر هیات
تشهد می بود تعظیما للحق سبحانه وللخلق وسعی میکردند که متوجه بقبله نشینند اکثر
اوقات برروی خاک می نشستند وغالبا قبای [illegible] می پوشیدند
کاهی که قبا بردوش مبارک ایشان می بود برداشته [illegible] میفرمودند که
هم بلاس است هم لباس در زیب لباس متقید بودند [illegible] که بوی می آمد [illegible]
می بود کاه قبا پوشیدندی وکاه جبه وکاه [illegible]
جمیع حرکات وسکنات حضرت ایشان خوش آینده [illegible] ملاحت
تکلم برایشان غالب بود لطایف وسخنان شوق انکیز بسیار میفرمودند ومطایبه بسیار
می کردند نظمی که بر زبان حضرت خواجه بزرک خواجه بهاء الحق والدین قدس سره می کذشت
بیان حال حضرت ایشان است بیت بود [illegible] که جو روی او
به بینی دل تو بدو کراید * دوم آنکه درمجالس چو سخن کند زمعنی * همه را زهستی خود
بجدیث می رباید * سیم آن بود بمعنی ولی اخص عالم * که زهیچ عضو او را حرکات [illegible]

صحبت حضرت ایشان را علیه الرحمة والرضوان خاصیتی بود عام که هرکس که بصحبت ایشان
میرسید از هر قسم که قبض واندوهی داشت آن قبض واندوه مرتفع شده بفرح وانبساط
متبدل می کشت هرکس که بملازمت حضرت ایشان می آمد خواه وضیع خواه شریف بالای ایشان
می نشستند وتوقف می نمودند تا اول وی برخیزد تا چنانچه بالاخره مداومت برین
معنی نمودی ببعضی امراض شد وسعی میداشتند که درمجلس فروتر نشینند تا میسر
[illegible] بر آستان می نشستند وبا فرود ترین مردم درطعام خوردن شریک می کشتند
درخورده [illegible] الغایت بی تکلف بودند وبطعامهای بی تکلف میل بیشتر میداشتند
[illegible] وغایبه [illegible] ازحضرت ایشان صادر نمی شد اکر کسی را با موردنیوی
محتاج [illegible] احتیاطی که نه از محض طبیعت وداعیهٔ نفس بودی باحتیاج وی را برسبیل
لطیفه کفایت می کردند واکر ازین قبیل نبودی اصلا تکلف نمی کردند ودر باب ایشان
[illegible] از اعتقاد وانکار مردم بالکلیه فارغ بودند واز جهت جذب خاطر
وصیت از [illegible] این امری فرمودند واز امور دنیویه آنچه فاضل می آمد از جمیع که در
[illegible] حضرت ایشان [illegible] ببقاع خیر مصروف می کشت در درون شهر هراة مدارس
ساخته اند ودر خیابان که درجوار حضرت ایشان است اکثر املاک را وقف آن کرده
[illegible] درمجلس حضرت ایشان می کذشت که فلان شخص میکوید که من فلان کار را خالصا
[illegible] ام فرمودند [illegible] آن شخص معنی اخلاص را تصور نکرده است وفرمودند که
[illegible] وعبادت الف وعادت از میان برخیزد
وحدت [illegible] از نظر مرتفع کردد ودر ترقب نتیجه نظر بمحض فضل و
کرم حق سبحانه باشد میفرمودند که کاهی که از ممر طاعت لذت دست میدهد
اکر عابد نظر بآن لذت [illegible] ومتوجه آن کردد درحال رخت بربندد زیراکه آن لذت
مترتب برعبادت حضرت حق سبحانه بود وچون بآن لذت مشغول کشت عابد آن شد
نه عابد [illegible] از جمله آداب حضرت ایشان ترک اختیار بود در امور ظاهری ومهمات
[illegible] براد تکاب مهمی یا اختیار کاری نمی کشتند اوصاف حمیده واخلاق

پسندیده وحسن ملاقات با مردم ولطافت ونازکی اطوار حضرت ایشان فوق آن بود
که در تحت اندیشه وخیال درآید اگر کسی بمجرد طریق سبیه واطوار حسنه حضرت ایشان
متحقق بودی ویرا همان فضل پسندیده می بود حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان
در مجالس سخن کم می کردند ومیفرمودند که یاران سخن کنید مارا سخنی نیست وایشان
نیز در میانه دخل میکردند وبجهة تشحیذ خاطر گاهی سخن می فرمودند شبی میگفتند
یاران وعزیزان که باهم صحبت میدارند باید که در یکدیگر فانی شوند وحظ خود را ایثار
یك دیگر کنند وشخصی را مخاطب ساخته فرمودند که تو دعوی همت می کنی وهمت را نمی
دانی دعوت همت از همت نیست در خلوت سخنان این طایفه ومعارف وحقایق بر
زبان مبارك ایشان میگذشت وبا مردمی که از طریق این طایفه بیگانه بود اما هرچند از ارباب
فضل وکمال بودی امثال این سخنان از حضرت ایشان ممکن نبود که ظاهر گردد رباعی
جامی غم دوست را بعالم ندهی ◦ با هر که نه اوست شرح این غم ندهی ◦ مرغ غم او چنانکه شد
با مارام ◦ خاموش که مرغ رام رم ندهی ◦ ونیاز با حق سبحانه وتواضع با خلق از لوازم فطرت
وعوارض خلقت حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بود بباطن با حق سبحانه در نهایت
مرتبه نیاز وافتقار وبظاهر با خلق در غایت درجه تواضع وانکسار تواضع با خلق صورت
نیاز ست با حق سبحانه رباعی بس تخت نشین که شد ز سودای تو مست ◦ در خیل گدایان
تو بر خاك نشست ◦ سر بر در تو نهاده بوسید چو دست ◦ سگ را بنیاز پا و سگبان را
دست ◦ ممکن را صفت افتقار ونیستی از لوازم حقیقت وماهیت است در حالت
عدم محتاج بوجود ست ودر حال وجود محتاج بمنتقی واکرام واحسان حضرت حق سبحانه
نسبت با بنده بنا بر صفت عجز وافتقار است نه وصف غنا زیرا که غنی من حیث هو غنی شایسته
احسان نیست بلکه بسیار باشد که بصفت غنا بر اغنیا ظاهر شدن موجب قهر گردد پس
وصف غنا وافتقار را لازم باید داشت واز مقام عجز وانکسار متوجه بجناب غنی مطلق
باید گشت نه از روی تعزز وغنا زیرا که طالب را راه جز این نیست [illegible]
ابوابها هرچند این غنا را از حق بحق داند رباعی مارا طلب ونیاز دادی ز آغاز

پس بر حسب طلب کرم کردی ساز ◦ اینها همه چیست تا کنی گنج نهان ◦ بر خلق جهان عیان ز
گنجینه راز قال الله تبارك وتعالی یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله
وچون بنده بصفت عجز وافتقار بر آید می باید که حصر نظر کند در حضرت حق سبحانه زیرا که
مؤثر در غیر حقی جزوی نیست ومحتاج الیه کل وی است هرچند درین معنی از اسباب پرده
سازد رباعی نی دفع عطش ز تشنگان آب کند ◦ نی رفع کلال خفتگان خواب کند
حاشا که کند غیر سبب کاری ◦ لیکن ز پس پرده اسباب کند ◦ ومی باید که حاجت
خود را تعیین نکند زیرا که حق سبحانه بمصالح عباد اعلم است اینجا بود که بنده بمحض
عبودیت متحقق گردد سلطان العارفین ابو یزید بسطامی قدس سره فرموده اند
که حق سبحانه گفت مرا که بمن تقرب جوی بچیزی که آن مرا نباشد وآن صفت ذل وافتقار است
شیخ محیی الدین قدس سره فرموده اند که بنده در هر نفس می باید که ملاحظه ذل و
افتقار خود کند وبحق در نیاید مگر باین دو صفت حضرت خواجه بهاء الحق والدین
قدس الله تعالی روحه فرموده اند که کار کنار روندهٔ راه نیاز ومسکنت وعلو همت است
قال سهل رحمه الله دوام الافتقار اصل کل خیر ومفتاح کل علم دقیق فی الطریق القوم حضرت
ایشان علیه الرحمة والرضوان تذلل وافتقار را لازم می شمردند خصوصا در اوقات شغل
بطریق این طایفه می فرمودند که اگر ناگاه نسبتی ظاهر گردد خود را واخلاق و
اطوار نا پسندیده خود را فراموش نمی باید کرد وبیقین دانست که آنچه در آینه وی
ظاهر میشود دیگری است که خود را بخود از برای خود شاهد می کند ووی در میان نیست
صفت فنا بر ایشان بغایت غالب بود کسی که از معنی فنا فی الجمله نصیبی داشت چون
بصحبت شریف ایشان می رسید نسبت فناء وی قوت می گرفت از فاسقی اگر بوی نیستی می آمد
از صحبت وی خوشحال می شدند وویرا ترجیح می کردند بر زاهدی که نظر وی در خود بودی
چو می که درخت ما بخویم فنا کشد ◦ بهتر ز طاعتی که بعجب وریا کشد ◦ می فرمودند که دور
تر از طریق این طایفه انکس است که نظر وی بر خود افتاده است چرا که این نقیض صریح است
مر آن چیزی را که اصل مقصود ست بر فساق معترض نمی بودند واز حال ایشان تغافل

میفرمودند واز فسق ایشان غافل می بودند یکی از مخادیم که ویرا نسبت صوری ومعنوی
بحضرت خواجه ناصر الدین عبید الله قدس الله سره بود میگفت که همان نسبت بیخودی که مرا
در صحبت حضرت خواجه دست می داد بی هیچ تفاوتی در صحبت حضرت ایشان نیز دست
می دهد بالجمله نسخه بودند جامع مرجامع حقایق الهی وکونی را روزی در اول
طلوع آفتاب بملازمت حضرت ایشان رفتم حضرت ایشانرا بغایت منبسط وشگفته
یافتم فرمودند که دوش چون برخاستم در حین کفش پوشیدن غضبی بی موقع
روی نمود بخاطر گذشت که این بنا بر غفلت از حقیقت است وضو ساختم وبنماز مشغول
گشتم وصورت حالی که در ان حین دست داده باز نمودند بعد از فوت حضرت
ایشان آنرا بخط مبارك حضرت ایشان یافتم ملحوق بعضی سخنان دیگر که از حضرت
ایشان در اوقات دیگر شنیده بودم وآن اینست [illegible]
شبی یگانه را دوگانه گذارده می شد آنچه صاحب فتوحات آنجا رفی در صفت
خلوت خودش روایت کرده که هو یقیمنی ویقعدنی بخاطر آمد که از معنی توحید
تمام نیست بلکه معلول است زیرا که هر یك از فعلین مقتضی فاعل ومفعول است واثنینیت فاعل
ومفعول منافی وحدت بلکه عبادت تمام آنست که کو [illegible] زیرا که موصوف
بصفت عبادت صور تعینات اسم الظاهر ست ومتسم بسمت معبودیت اسم الباطن فهو
سبحانه العابد والمعبود والساجد والمسجود ساجد من حیث اسمه الظاهر والمسجود باسمه
اسمه الباطن در اثنای این آیت که انا فتحنا لك فتحا مبینا در دل افتاد مقرون باآنکه
مراد فتح انفتاح دیدهٔ بصیرت است بآنکه عابد حضرت حق است من حیث تعیناته اسمائیه
الاول والباطن اسمه الظاهر والآخر ومعبود هم ویست لکن من حیث تعینات واین
فتح را بین از ان گفت که نور توحید ذاتی در وی روشن وهویدا گشت وآنچه بظلمت هیچ گونه
شرك نیست بخلاف توحید افعال که از شهود هو یقیمنی ویقعدنی مشهود می گردد که
آمیخته است بکثرت ذات وحینئذ معنی لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر
نتیجه این فتح مبین است که ذنب متقدم بر توحید افعال شرکت در فعل وذات است وذنب

متاخر از ین ذنب متقدم توحید افعال بحسب زیرا که مستلزم است بشرکت در ذات و
این ذنب متقدم ومتاخر بتوحید ذاتی مغفور می گردد ویتم نعمته علیك
اشارت باتمام نعمت توحید افعال تواند بود بنعت توحید ذات وقوله ویهدیك
صراطا مستقیما هو طریق توحید ذاتی وسخنان ملحق که مطابق حال حضرت ایشان آ
اینست نتیجه صدق وتوجه واخلاص در ذکر استهلاك واستغراق است در مذکور ومتوجه
الیه معاذ الله اگر بعد از حصول این نتیجه خاطر بالتذاذ آن متعلق گردد واز سمت
مقصود حقیقی منحرف شود آن نتیجه روی در تواری نهد زیرا که این مرتبه بر ان
صدق واخلاص است وچون خاطر بآن نتیجه که از مقوله غیر وسوی است تعلق گیرد
آن صدق واخلاص باقی نماند لاجرم ثمرهٔ آن منتفی شود بسیار افتد که در وقت مراقبه
یا ذکر نوری که خاطر بآن منجذب گردد ظاهر شود وچون سالك بآن نور متوجه شود در خفا
شود زیرا که در توجه بمقصود حقیقی که آن نور نتیجهٔ صدق در ان توجه بود فتوری
واقع شود خواجه گوید قدس سره که بنیت مراقبه قدم در بادیه نهادم از قفای من
آوازی بر آمد دیدم که از عقب من دو سبع می آیند بکتف من بالا آمدند وآن نسبت
مراقبه از من منقطع نشد [illegible] می باید که خاطر خود را بیك چیز پیوند دهد وبهیچ
عارضه از ان بگسلد که آنچه در ان گسستگی از وی فوت شود در عمر ابد تلافی آن
نتواند کرد زیرا که هر نفس که بر می آید حقی دارد که اگر بغیر آن مشغول شوی حق وی فوت
شود از یکی از اکبر یاد دارم که در وقت وصیت بنسبت مراقبه این بیت میخواند
دلا رامی که داری دل در و بند ◦ دگر چشم از همه عالم فرو بند ◦ مولانا سعد الدین فرخ
بجواب این فقیر در آمد دست او گرفتم وسوگند خوردم که تا از احوال آخرت چیزی نگویی
نگذارم گفت روزی که در وی می داشتم افسردهٔ عظیم می کرد یعنی تموج که از ان بتشویشم
کشتم شاید در ان ریایی بوده باشد مسلم داشت سالی از حلاج قدس سره پرسیدند
ایها الشیخ ما المرید گفت هو الرامی باول قصده الی الله سبحانه فلا یعرج حتی یصل
مرید آنست که از نخست باز که حضرت حق را نشانهٔ قصد سازد پیش از رسیدن بوی بهیچ چیز

یارا مدد و بهیچ کس چون داوند / از هر چه رسیده پیش دو تا فته ام
بهر تو بیر و بحر بشتافته ام / تاره بحریم وصل تو یافته ام
ها مون ببریده کوه بشکافته ام / خواجه عبد الله انصاری قدس

سره که در زی اهل فقر بودی درزی را طلب داشت وجامه والی پیش وی نهاد فرمود که
می باید که پیش از انکه بیری بدوزی که مرا بعد از بریدن طاقت انتظار کشیدن نیست
این لطف است در صبح پنجشنبه از اواسط شهر جمادی الاخر سنه ثمانین وثمانمایه کاتب
این حروف خود را در مجلس دید که جناب مخدومی قدس الله سره سعدا با جماعت نشسته
بودند چون مجلس باخر امد واهل مجلس برخواستند خود را قوت برخواستن نیافت بواسطه
انکه زانوهای وی دردی میکرد وضعیفی بان راه یافته بود اما از خود چنان دریافت که
امدادی برمی تواند خاست بیک دو کس از اهل مجلس متوجه شد تا امدادی کنند بحال
وی حاضر نشدند صورت حال را با حضرت مخدومی قدس الله روحه باز گفت مجرد گفتن
تمام یافت وبرخاست حضرت مخدومی سر پیش آوردند و با وی سخنی گفتند مفهوم وی نشد
دیگر بار استفسار نمود و متوهم می بود که این بار فهم نکند لیکن استفسار نتواند کرد مخدومی
قدس سره فرمودند که فتور واندراس بطریقه خواجکان قدس الله ارواحهم
راه یافته است در احیاء آن اجتهاد تمام باید نمود دیگر فرمودند که ترک مطالعه کن
چون وی با بعضی اصحاب بمطالعه ومدارسه بعضی کتب متداوله مشغول می بود و فی
الجمله میلی بان داشت در قبول آن خود را انبساطی نیافت استفسار کرد که ترک بعضی
کنم بنا بران که نباید که دران باب رخصتی واقع شود دوم بار فرمودند که کلی ترک
مطالعه کن این بار در قبول آن ذوقی وانبساطی تمام از خود دریافت گفت ترک کردم
و چون بیدار شد عزیمت کرد وفقه الله لما یحب ویرضاه آخر شد سخنان منقول
از خط مبارک ایشان علیه الرحمة والرضوان چند سطر دیگر نقل کرده می شود از
سخنان ایشان وخطاب مبارک ایشان واز انجهت که بر سبیل اجمال واقع است تفصیل
می باید والله الموفق وآن اینست که هیچکس نیست که گاهی خاطر بحضرت حق سبحانه حاضر
نمی گردد و حضور خاطر بان حضرت حقیقت ذکر و مغز آنست اگر دوام یابد ودوام آن

حضور و رسوخ ملکه آن در دل مستعد گردد آنرا در اصطلاح صوفیه مشاهده گویند
و در حروف خواجکان ماوراء النهر قدس الله اسرارهم ازان بیاد داشت تعبیر کنند و
یاد کرد که عبارت از تکرار اسم مبارک یا کلمه طیبه است ونگاه داشت که مراد مراقبه
دولت تا خاطر پراکنده استیلا نیابد بهم از برای خلوص یاد داشت است وفقنا الله
سبحانه لما یحب ویرضی هیچکس نیست که گاهی خاطر او بحضرت حق سبحانه حاضر نمی گردد
نه کس بحسب اصل فطرت بچهار مقدمه متفطن اند اول آنکه حقیقت وی از
عدم بوجود آمده است دوم آنکه این وجود وبقا بقدرت واختیار وی نیست زیرا که
اگر چنین بودی خود را باقی داشتی وفانی نشدی سیم آنکه جمیع موجودات ممکن را
حال اینست چهارم آنکه هر چه از عدم بوجود آمد ویرا ناچارست از موجود واین
مقدمات چهار گانه منتجر اعتقادی شود بوجود صانع که بخود موجود باشد نه بغیر
...... مشاهده می کند انعام ویرا نسبت بخود نه نعم جلیله چون وجود وتوابع
وی از قوی عقلی وحسی ظاهری و باطنی وغیر آن از نعم نامتناهی الهی جل وعلا درین
مرتبه ویرا بحکم الانسان عبید الاحسان جذب از برای وی مخلوقت مصروف گردد
سیم ...... از غیر حق سبحانه بروجهی که غیر اصلا در دل نیاید مراد بمراقبه
اینجا این معنی ...... اند مراقبه از کسی درست آید که در خواب یا در بیداری
بکیفیت ...... باشد تصرفی که ازین طایفه واقع می شود گاهی بقصد
واختیار ایشان ...... وگاهی بشعور وارادت ایشان حضرت ایشان را علیه الرحمة
والرضوان طریق ...... که خود را بر کسی کارد و در وی تصرف کنند وحال ایشان
درین معنی ...... آن بزرگوار بوده است که با وجود قدرت تامه برین معنی تصرف
نمی کرده اند و ...... سر این معنی پرسیده اند فرموده اند که در مرتبه عبودیت
تصرف ...... مقتضای ربوبیت است وکسی را نیز تلقین نمی کرده اند تا آنکه از حضرت
...... بوده اند واز جانب غیب مأذون واگر ناگاه فقیری پیدا شدی ویرا خفیه
ازین طریق ...... ساختند و منشاء این کمال لطافت و نازکی ایشان بود درین طریق

می فرمودند که تحمل بار شیخی ندارم لکن در اواخر حال ارباب طلب طالب بودند می فرمودند
دریغا طالب یافت نیست طالب بسیارند اما طالب حظ خودند بیت

رباعی
قومی که کام دل طلبند از شکر لبان / شک نیست عاشقند ولی عاشق خودند
در عرصه کون همدمی نتوان یافت / در غصه عشق محرمی نتوان یافت
زان می که حریفان همه خوردند وگذشتند / در خمکده فلک نمی نتوان یافت

اما بسیار از فقیران از صحبت حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان متأثر می
شدند وایشان را حالتی وکیفیتی دست می داد یکی از سالکان راه وزاهدان آگاه
از ساکنان زیارتگاه مشهور بشیخ شاه رحمه الله ویرا با حضرت ایشان نقاری
در دل وشایبه غباری در خاطر می بوده است تا آنکه روزی حضرت ایشان بدیدن
وی رفتند و چون بصحبت بنشستند آن عزیز طریقه موعظه آغاز کرده است
واز حضرت ایشان دران اثنا سوالی کرده حضرت ایشان یک لفظ در جواب
وی فرموده اند در حال غلطیده است بعد آن صورت نقاری که با ایشان داشته
محو گشته روزی فقیری بمجمع ایشان در آمدم همانا که وقت حضرت ایشان مقتضی
آن نبوده چون این معنی را دریافتم اندوه عظیم مستولی شد وثقل وی در جمیع
اعضا ظاهر گشت چنانچه طاقت نشستن نماند برخاستم وبیرون آمدم این حالت
مقتضی بمرض گشت وبصعوبت انجامید چنانچه اطبا مأیوس گشتند ودر روز هفتم
قلق واضطراب عظیم دست داد وحال متبدل گشت چنانچه ...... آرزوی
دیدار مبارک ایشان کردم حضرت ایشان ببالین این فقیر آمدند در حالی که در هیچ
عضوی مجال حرکت نبود وبتشویش تمام عرض حال کردم واستدعای تلقین ...... نمودم
بانچه اشارت فرمودند مشغول شدم واحضار صورت مبارک ایشان هم ...... حضرت
ایشان کردم وحضرت ایشان نیز متوجه گشتند بعد از لحظه آن کیفیت روی در
تنزل نهاد بحالتی خوش مبدل گشت ولذت آن حالت بجمیع قوی واعضا رسید
چنانچه برخاستم وبدو زانو نشستم چون حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان

سر مبارک بر آوردند مرا نشسته دیدند فرمودند تشویشی نخواهد بود فاتحه
خواندند وروانه شدند فقیر تا در حجره بمشایعت ایشان رفتم وآن مرض بصحت
انجامید وبخیر گذشت وچون ازین قصه سالی چند بگذشت یکی از
خواجه عبد الله قدس الله سره از تصرفات آن حضرت حکایت می کرد فقیر
این قصه را بوی بگفتم همانا که وی رفته بود وبحضرت ایشان گفته واستدعای
تفصیل آن نموده فرموده اند که چون صورت حال وغلبه مرض ویرا شنیدم متألم
شدم مشغول گشتم که باری از وی بر دارم دیدم که مرض وی از وی برخاسته وبما
متوجه گشت تضرع نمودیم که ما را تحمل این بار نیست از ما نیز درگذشت باید
که در فلعه ...... وطن ...... که حضرت ایشان در حین این حکایت نظر بخود داشته اند
را ...... جان وتن توی مقصودم * از مردن وزیستن توی مقصودم * تو دیر بزی که
من بر فتم ...... * کر من گویم زمن توی مقصودم * گاهی که فتد بجانب خود نظرم
تا ظن نبری که من زخود بهره ورم * در طلعت خود جمال حق می نگرم * وز نسخه خود کمال
حق می نگرم * یکی از خواجه زادگان گیلان را مرض عظیم واقع شده بوده است واو
را دران مرض یاس تمام دست داده شبی حضرت ایشان را علیه الرحمة والرضوان
در واقعه دیده که آن مرض از وی بر گرفتند چون از خواب سر بر آورده صحیح
وسالم بوده این واقعه را بعرض ایشان فرستاده از ایشان التماس تلقین
طریق ...... حضرت ایشان در طریق خواجکان قدس الله اسرارهم رساله
مختصر بجانب وی فرستاده اند واز حضرت ایشان درین باب امثال این واقعات
آن مردم حکایات منقول است خدمت مولانا علاء الدین علی رحمه الله یکی از اصحاب
حضرت مخدوم قدس سره بوده اند اما از حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان
مجاز شده اند بتلقین این طریق در باب تصرفات واشراف حضرت ایشان بر خواطر
حکایات نقل میکردند * آنان که ره عشق بمردی سپرند *
هر لحظه بتفاوتی مسیر دگرند * آنجا که بچشم لطف ورحمت نگرند * بیماری صد ساله بیکدم

عزیزی از فرزندان مولانا جلال الدین قدس سره مدتی در جوار ایشان ساکن بوده و
ایشانرا بوی صورت التفات می بود روزی بگفت که درین چند شب حضرت ایشان
بمنزل ما تشریف آورده اند نماز خفتن گذارده و با ایشان بصحبت بنشستیم تا بوقت
صبح بطریق سکوت آن شب بر من چون یکنفس گذشت می گفت سما که طریق
خواجگان چنین است که تا بحال کسی التفات نکنند ویرا چیزی حاصل نشود و هم
وی گفت که شبی براه افتادم بغایت تاریک و باران نیز بود درحین اضطرار
توجه بحضرت ایشان کردم راه روشن شد و از تشویش ظلمت رستم این سخن
از ایشان مذکور شده فرموده اند که شیخ صورت عقیده خود دیده است در بعضی
اوقات سلطان وقت خلد الله ملکه یکی از ملازمان خود را مواخذ کرد و بند فرمود
وی درین واقعه تضرع بسیار می نمود و از ایشان درخواست شفاعت می کرد
و امداد همت میخواست و از انجا الی بخاطر مبارک ایشان را همی یافت فقیر گستاخی نموده
گفتم که فلان بزرگ در مثل این واقعه خاطر مبارک می گماشتند و بند از اکابر بر
می داشتند فرمود که بندگی مخدوم ما قدس سره در حبس یکی از پادشاه زادگان
ما را طریق تعلیم کردند و بشغل آن طریق امر فرمودند مشغول گشتم روزی سیم خلاص
و نجات یافت درین واقعه لحظه توجه کردم چنان معلوم گشت که این شخص کشته
نخواهد شد و فرموده اند که چون خبر موحش از انجانب می رسد متالم می شویم و چون
میخواهیم که خاطر را استخلاص وی گماریم سر وحدت مستولی شده و معنی توحید
غالب گشته آن الم مرتفع می گردد و بی الم کاری نمیتوان کرد اما با آخر آن شخص
از بند رهای یافت و فرمودند که آن بزرگی که آن تصرفات می کرده اند ترک بوده
و بر طبیعت ترکان استیلا غالب است و از عجید آن بزرگ در مهمات حکایت
نموده اند فقیری را دغدغه شغل بدین طریق دست داده بوده است و بملازمت
حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان آمده استدعاء تعلیم کرده حضرت ایشان
او را تلقین ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله کرده اند و مشورت بحفظ صورت

مبارک خود ساخته اند آن شخص در همان صحبت بفرموده ایشان مشغول گشته فی الحال
در وی از معهود این طایفه بظهور آمده و خود را در فضای روشن دیده وی را
قوی و شوق عظیم دست داده و نشانه یوم تبدل الارض غیر الارض هویدا
گشته این حالت را بدیشان عرضه کرده فرموده اند که سر بیت که یاد و دوست نیز
خفی باید کرد بعد بتکرار شغل و کثرت عمل کیفیت بیخودی دروی متزاید
می شده روزی این شخص از بعضی اشغال که سبب فتور این نسبت می شده نزد ایشان
شکایت می کرده فرموده اند که چاره نیست آن نسبت را با شغلی از اشغال
ظاهری جمع می باید ساخت و صحبت این کس را که این صحبت از وی دریافته لازم داشت
این حال بلکه دیگری است که درین کس منعکس شده چنان باید کرد که ملکه این کس
شود و این بدوام صحبت میسر شود رباعی قومی که حقیقت قبله همتشان
تا سرداری سر مکش از خدمتشان آن را که جشید زهر آفات ز دهر
خاصیت تریاک دهد صحبتشان و فرموده که اشتغال با موری بحسب ظاهر ضرورت
تا این کس از سایر خلق ممتاز نشود و نشانه مند نگردد و نشنیده که شخصی نزد
بزرگی رفت والتماس تعلیم طریق کرد فرمود که هیچ پیشه داری گفت نه فرمود
که برو پیشه دوزی بیاموز که معنی روش این طایفه بصورت شغلی نمی باشد
می فرمودند که حصول این حالت و تحقیق این نسبت آنی است زیرا که از مقوله
ادراک و انفعال است حقیقت کار اعراض و اقبال است اعراض از ماسوی و اقبال
بحضرت حق تعالی و آنی در یک آن ممکن است نفس آدمی بمنزله مرآتی است که
روی بجانب دیگر آورده و بر آنچه باید گردانید تا رویش بجانب حق گردد عزیزی
در صحبت یکی از مشایخ صفقه زود یافت چون برخاست صوفی برخاست اکابری
که حضرت ایشانرا با ایشان قدس الله اسرارهم اتفاق ملاقات و صحبت دست داده
ایشان را معتقد بودند از آن جمله حضرت قطب الاولیا خواجه محمد پارسا
قدس الله سره العزیز میفرمودند که چون حضرت خواجه متوجه کعبه بودند چون

بخوجرد رسیدند و من قریب بسن بلوغ بودم پدر مرا برداشته پیش محفه ایشان برد
التفات فرمودند و کوزه نبات کرمانی بمن دادند هنوز لذت آن التفات از خود باز می
بینم و اعتقاد و اخلاص با خانواده از برکت آن نظر التفات ایشان می یابم و دیگر
مولانا فخر الدین لورستانی رحمه الله می فرمودند که بخانه ما می آمدند و من خرد سال
بودم و بر هوا اسامی میکشیدند مثل عمر و علی و از من می پرسیدند می گفتم و ایشان
متعجب می شدند و دیگر خواجه برهان الدین ابو نصر نور الله برهانه که اتفاق صحبت
نسبت با ایشان بسیار افتاده و ایشانرا تعریف بخلق و کرم و فنا می فرمودند
و دیگر شیخ بهاء الملة والدین عمر قدس الله سره میفرمود که ایشانرا استهلاک
بود عظیم و بسیاری بود که در هوا تیز تیز می نگریستند که همانا که ملایکه
مخلوق از انفاس خلایق که مقر ایشان هواست ملاحظه می کردند و شیخ می فرمود
که آیت یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة از متشابهات قرآنست
و دیگر خواجه شمس الدین محمد کوسوی روح الله تعالی روحه و افاض علینا فتوحه
میفرمودند که ایشانرا در وعظ حالتی پیدا می شد و معانی ...
از ایشان ظاهر می شد میفرمودند که مولانا شهاب الدین علی یزدی ...
کردند بمجلس وعظ و حضرت خواجه پیش از آمدن حضرت ... در
بودند بادهامی فرمودند که شمع مجلس ما خواهد آمد دیگر مولانا جلال الدین
بایزید پورانی نور الله مرقده و دیگر مولانا شمس الدین محمد ... الله
تعالی رحمة واسعة که صحبت با ایشان بسیار داشته اند و ...
ملک الرشاد والارشاد حضرت خواجه ناصر الدین عبید الله ...
میفرمودند که حضرت خواجه خاطرها زود ...
گران می آید بقوت قاهره رفع آن می کنند و سخنان ...
که ایشان می فرمایند از کسی نشنیده ایم میان حضرت خواجه و ...
مصاحبت و مقاولت و مکاتبت بسیار واقع شده حضرت خواجه ...

و تکریم بسیار میفرمودند و مکاتیبی که با ایشان می نوشتند اعزاز و اکرام تمام مینمودند
و خلق را بشرف صحبت و خدمت ایشان دلالت می فرموده اند و چون نسبت توحید
و فنا بر حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان غالب بود از صحبت هیچکس چه
صالح و چه طالح تحاشی مینمودند شغل باطنی را با خلطت ظاهری چنانچه
داب این طایفه است که آنرا خلوت در انجمن گویند جمع ساخته بودند
هرچند این طایفه را اصل طبیعت با تنهای و از خلق رهایی مایلتر است
چه تنهایی و از خلق بیگانگی مبنی از سر وحدت و یگانگی است و مقوی
حقیقت توحید است با وجود آنکه واصل کامل را ملاحظه کثرت از مشاهده
وحدت مانع نیاید میفرمودند که اگر آن بودی که این کس از قطع اختلاط
خلق نشانه مند شدی و از عموم ناس و سایر مردم ممتاز گشتی هرگز با هیچ
کسی آشنایی نکردم این کس می باید که بطریق عامه خلایق و عموم الناس
باشد تا انگشت نمای عام و خاص نشود سلاطین و امرا و وزرا و ارکان دولت
... و سایر خواص و عوام جمیع اقالیم پیوسته آرزوی شرف صحبت حضرت
... در دل داشتند و دولت ملازمت حضرت ایشان از اشراف سعادات
... خراسان و بزرگان وی که ایشانرا این دولت دست می داد
... می دانستند و همواره سر صدق و اخلاص بر آستان رفعت اختصاص
... ایشان می سودند بدولت خاکبوس آن آستانه سرافراز می گشتند
... و سعادت دو جهانی می دانستند سلاطین
... چون ترکستان و هندستان و ماوراء النهر
... این دولت مهجور و ازین سعادت محروم بودند دایم
... با ارسال هدیه و تحفه خود را بر خاطر خطیر و ضمیر منیر
... ایشان می گذرانیدند و طریق صدق و اخلاص بجای آورده قاعده
... و اخلاص مرعی داشته از حضرت ایشان استدعای امر بمهمات

و التماس نوازش می نمودند و ارسال [illegible] سعادت دین و دنیا می شناختند
و این نوع تعظیم و توقیر که از پادشاهان زمان نسبت بحضرت ایشان واقع می شد
از هیچکس از سلاطین و حکام [illegible] هیچ یک از مشایخ کبار واقع نشده
بعضی افاضل عصر که از تلامیذ حضرت ایشان بوده است در علوم رسمی بعضی
ازان مکاتبات را که سلاطین و بزرگان با ایشان نوشته اند جمع کرده ترتیب
داده رساله ساخته اند و حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان از مصنفات
خود مناسب هرکس چیزی بهر جانبی میفرستاده اند و هرکس را بقدر حال باکرام
نامه و اعزاز رقعه سرافراز می کردند و میفرمودند که بهر انشا نامه بهر وی
نکشیتم آنچه نوشته شد جواب نامه آنست که عنوان التفات نموده هرکس را
از وضیع و شریف در هر جانب که با سلاطین و حکام مهمی واقع می شد چون
رقعه شریف حضرت ایشان را بآن شخص میرسانیدند بقدم عزت برخاسته
و بلب ادب بوسیده و بر دیده مالیده و برسر نهاده از زیب تاج شرف
و تفاخر میساختند و منشور دنیا و آخرت می شناختند و بهمت تمام بتوجه
اداء آن مهم میکشتند و بالجمله خلق را قبله حاجات و کافی مهمات بودند در جمیع
اطراف و اکناف عالم در میان جمیع طوایف و امم نام حضرت ایشان می بود و
ذکر احوال ایشان می گذشت خواطر جمیع فرق و اقوام از خواص و عوام از
اندیشه ایشان پر بود و دل از حرمان دیدار مبارک ایشان محزون هرکس را
از هر طرف بهر وجه که این سعادت میسر بودی و امکان وصول باین دولت
می یافت قدم از دیده ساخته خود را بشرف آستان رفیع الشان حضرت ایشان
میرسانید و جبهه عجز و انکسار بر خاک می سود هر ثمره که از شجرات فضایل و
کمالات حضرت ایشان سر زدی و هر غنچه که از گلشن حقایق و معارف
ایشان شکفتی فوایح روایح آن اطراف و اکناف عالم را در اندک فرصتی محیط
ساخته فرو می گرفت هر نکته که از کلک درر نثار ایشان لایح گشتی و هر دقیقه

که از خامه حقیقت نگار ایشان صادر شدی روز بروز در روزگار شهرت
وی افزون گشتی اهل روزگار بتصانیف ایشان شغل تمام داشتند خلق اطراف
عالم را اهل خراسان بجهت قرب بجوار حضرت ایشان غبطت تمام بوده سلاطین
زمان که طریق ملازمت و اسلوب خدمت بجای می آوردند و بشرف صحبت ایشان
مشرف می شدند حضرت ایشان متصدی جذب خاطر ایشان نمی شدند و
خود را با ایشان نمی نمودند و از بعضی بالکلیه خالی بودند اما این طایفه را
بی اختیار کشش دل و جذب خاطر بحضرت ایشان بسیار می بود و زبان نصیحت
برین طایفه کم می گشادند و میفرمودند کردنی و ناکردنی میدانند کسی که از
صحبت فقیری متاثر نشود از سخن وی نیز متاثر نمیشود روزی در مجلس شریف
حضرت ایشان می گذشت که یکی از سلاطین بملازمت یکی از درویشان زمان
خود رفته و باوی گفته هر آرزوی که در دل داری بگوی آن درویش گفته است
که آرزوی مرا بر نمی آری باز گفته است بگوی آن درویش گفته آرزو دارم که دیگر
بر من نیایی حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان فرموده اند که اگر آن
درویش برخود را از خود دور میکرد هرگز این نمی گفت و حضرت ایشان بتصنیف
هر کتابی و ترتیب هر رساله که شغل میفرمودند باندک فرصتی باتمام میرسانیدند
تفصیل مصنفات حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان اینست
تفسیر آیة و ایای فارهبون   شواهد النبوه   نفحات الانس   نقد النصوص
رساله طریق خواجگان   اشعة اللمعات   شرح فصوص الحکم
لوامع   شرح بعضی ابیات تائیه فارضیه   شرح رباعیات
لوایح   شرح بیتی مثنوی مولوی   شرح بیت میرخسرو دهلوی
شرح حدیث ابی رزین العقیلی   شرح خواجه محمد پارسا
ترجمه اربعین حدیث   مناقب حضرت مولوی   مناقب خواجه عبدالله انصاری
رساله تحقیق مذهب صوفی و متکلم و حکیم   رساله اثبات الوجود

رساله جواب و سوال هندستان   رساله شرح لا اله الا الله   رساله
مناسک حج   هفت اورنگ مشتمل بر هفت کتاب   کتاب اول سلسلة الذهب
ثانی سلامان و ابسال   ثالث تحفة الاحرار   رابع سبحة الابرار
خامس یوسف زلیخا   سادس لیلی و مجنون   سابع خردنامه اسکندری
دیوان اول   دیوان ثانی   دیوان ثالث   بهارستان
رساله کبیر معما   رساله متوسط   رساله صغیر   رساله منظومه اصغر
رساله عروض   رساله قافیه   رساله موسیقی   فواید ضیائیه
فی شرح کافیه   شرح بعضی از مفتاح الغیب که ببیاض نرفته است
صرف فارسی منظوم و منثور   ولادت حضرت ایشان علیه الرضوان [illegible]
درخرجرد جام بوده است وقت العشاء الثالث والعشرین من شعبان المعظم
سنه سبع عشر و ثمانمایه لقب اصل حضرت ایشان عماد الدین است و لقب
مشهور نور الدین و اسم مبارک عبدالرحمن در بیان تخلص خود فرموده
مولدم جام و رشحه قلمم   جرعه جام شیخ الاسلامی است   لاجرم در جریده
شعرم   بدو معنی تخلصم جامی است   والد حضرت ایشان احمد بن
محمد الدشتی است که از دشت اصفهان است که محله ایست [illegible]
و خدمت مولانا محمد جد ایشان یکی از فرزندان امام محمد شیبانی را رحمه الله
در عقد نکاح در آورده بوده اند و مولانا احمد که والد ایشان است
از ویست وفوت حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان در تاریخ سنه
ثمان و تسعین و ثمانمایه بود و مدت حیات حضرت ایشان بر هشتاد و یک
که حروف کاس است رسیده بود که ساقی دور در هجدهم محرم الحرام سنه ثمان
و تسعین و ثمانمایه از خمخانه وحدت ذو الجلال و الافضال جام زلال لقا
حضرت بر کف گرفته معاشر عشرت سرای عشق و محبت را مژده رستگاری
از تنگنای نوبت کربت کرامت کرد شاهباز اوج احدی را رشته تعلق جسد

مانع پرواز بود چون صفیر خطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
شنید رشته تعلق گسسته گشت و بوکر اصلی باز گشت از حضرت ایشان علیه
الرحمة والرضوان در سال آخر آثار اطلاع بر ظهور واقعه انقطاع ظاهر می شد
و سخنان مبنی از هجرت و مفارقت سر بر می زد و توطین نفوس بمفارقت میفرمودند
و این دو بیت بتکرار بر زبان مبارک ایشان می گذشت   بیت
دردا که بی ما بسی روزگار   بروید گل و بشکفد نوبهار   بسی تیر
و دیماه و اردی بهشت   بیاید که ما خاک باشیم و خشت   و چند روز پیش از
ظهور مرض از مسکن مالوف ببعضی نواحی دیگر از حوالی شهر عزیمت سیر
کردند و در قریه که تعلق بحضرت ایشان می داشت فرصتی بر خلاف عادت
توقف فرمودند و چون توقف حضرت ایشان در قریه مذکوره از طریقه
معهوده در گذشت اصحاب و احباب مضطرب حال شدند و از حضرت
ایشان التماس مراجعت نمودند حضرت ایشان فرمودند که دل از یکدیگر می
باید کند و با یکی از فقیران گفتند پیش از عروض مرض سه روز که گواه
باش که ما را با هیچکس بهیچوجه وابستگی نمانده است بعد از آنکه بمنزل
شریف معاودت نمودند مرض پیدا شد و در صباح جمعه که ششم روز مرض
و هژدهم شهر محرم الحرام حرکت نبض ایشان ساقط شد و چاشتگاه آثار غبار
بیاد القرا ظاهر گشت و در اثنای این حال چشم مبارک ایشان بطاق خانه
افتاد فرمودند که منزل ما روشن شد می فرمودند پیش از فوت بدو سال که
خود را در حالت نزع دیدم و در آن حال تجلی بود بس عظیم و شایبه کدورتی
در حوالی خود مشاهده کردم بتلاوت آیة الکرسی مشغول گشتم از نورانیت
این آیه آن کدورت محو شد فقیر را درین زمان آن سخن بیاد آمد و در خاطر
گذشت که همانا نورانیت آیة الکرسی ظاهر گشته است زیرا که تلاوت این آیه
ورد حضرت ایشان بود که بعد از صلوة فریضه چنانچه مشهور است میخوانده اند

فی الحال بتلاوت آیة الکرسی مشغول شدم وبعضی از خادیم بقراءة سورهٔ یس
مشغول کشتند جون لحظهٔ برآمد ناکاه حضرت ایشان فرمودند که بجنبید
بروجهی که کویا کسی ایشانرا ازچیزی خبر داد این لفظ فرمودند و فی الحال
احرام نماز بستند ودستها بر سینه نهادند وابتدا بدعاء وَجَّهْتُ وَجْهِيَ
لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي
وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ
أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ کردند بر سبیل جهر چنانچه طریق
حضرت ایشان بود بی هیچ تفاوتی و دو رکعت نماز می کذاردند بی تفاوت میان
این حال وحال صحت در رکعت اول فاتحه وقل یا ایها الکافرون خواندند و
در رکعت دوم الحمد وقل هو الله احد وجون سلام دادند باز مشغول شدند
ودو رکعت دیکر کذاردند اما تلاوت درین دو رکعت شکسته می شد بعد از آن
فرمودند اللّهم اغفر لی ذنوبی دعاء دیکر نیز خواندند بعد از آن
باین ذکر مشغول کشتند که یا الله یا واحد یا احد یا صمد و تشخیص این
الفاظ بتامل دست داد واین ذکر را مرتبه مرتبه تخفیف کردند تا
الله ماند ودرین اثنا دست این فقیر را کرفتند وانکشت مسبحه را سواک کردند
چنانچه سواک مستحب است درحال وبحکم کما تعیشون تموتون نسبت
ایشانرا بطریق زمان صحت بازمی یافت بی تفاوتی وهیچ نوع اضطراب
بایشان راه نیافت ومضمون المؤمنون یتقلبون من دار الی دار درحق
ایشان مشاهده می افتاد روزی میفرمودند که اکر کسی را در حالت نزع حرکتی
متوجه دماغ باشد غالب آنست که جون نسبت وحال این طایفه ملکهٔ وی
شده باشد و در ذات وی متجوهر کشته بعروض این عوارض زایل نشود و
تغییر نکردد وبعد از مفارقت روح از بدن حکم وی ظاهر شود چه تغیر و تشویش
عارض مزاج دماغست نه عارض حقیقت مخصوص بحصیل حضرت یکبارکی...

رسانید وجون بانک سنت نماز جمعه دادند حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان
از مقام فنا بدار بقا رحلت فرمودند هر ذرهٔ از ذرات کون از سمک تا سما
زبان مقال ولسان حال بمضمون این ابیات کشودند غزل

دردا که پاکباز جهان از جهان برفت / پاک آنچنان که آمده بود آنچنان برفت
جانش که شاهباز معارف شکار بود / آواز طبل شاه شنید وروان برفت
غم شد محیط مرکز عالم ز هر طرف / کان مرکز محیط کرم از میان برفت
دلها بر غمین که این زمین نماند / جا نما زتن رمان که امان زمان برفت
اندی نشان چکونه دهد که ساخت محو / در بی نشان نشان خود و بی نشان برفت
جون مردمان دیده شدم غرق سیل اشک / از بس که آبم از مژه خون فشان برفت
کفتم برم بشرح غمش زندکی بسر / غم زور کرد قوت نطق زبان برفت

صباح شنبه خلق از هر طرف از شهر ونواحی متوجه منزل شدند سلطان وقت افتخار
ارباب تاج وتخت شاه روشن دل صافی ضمیر که از مقام فقر قدم همت بر سریر سلطنت
نهادند و بر مسند شاهی داد عدل ومرحمت بداد اعنی قطب فلک الرحمة والاحسان مرکز
دایرهٔ امن وامان ابو الغازی سلطان حسین بهادرخان خلد الله ملکه دران روز بحوالی
منزل ومقام ایشان شتافتند وبتهیهٔ تجهیز وتکفین ایشان پرداخت با دل پژمان
وجشم کریان شاهزادکان عالیمقدار وامراء نامدار وبزرکان روزکار از صغار و
کبار دران روز محنت اندوز جنازهٔ ایشان را بر دوش ادب کرفتند وجون بدشت
عیدکاه رسید خلق از هر طرف هجوم کردند که خود را بر جنازهٔ حضرت ایشان رسانند
اما از کثرت وشدت ازدحام کنجایش ایمعنی نبود بصعوبت تمام جنازهٔ ایشانرا
بمحل نماز رسانیدند وجون کذاردند زمین صدق وادب بجنبش کشاد وآن در کرانمایه
را در سینهٔ خود جای داد حضرت میر عمارت عالی بر قبهٔ قبر آنحضرت بنا کردند و
جمعی از حفاظ تعیین فرمودند وفقه الله لمزید الاکرام وبدعایه یختتم الکلام وصلی الله
علی محمد وآله اجمعین والحمد لله رب العالمین فرغ عن کتابته فی ۲۲ ربیع الاول سنه ۹۸۷